

نمایش در ایران

از بهرام بیضائی

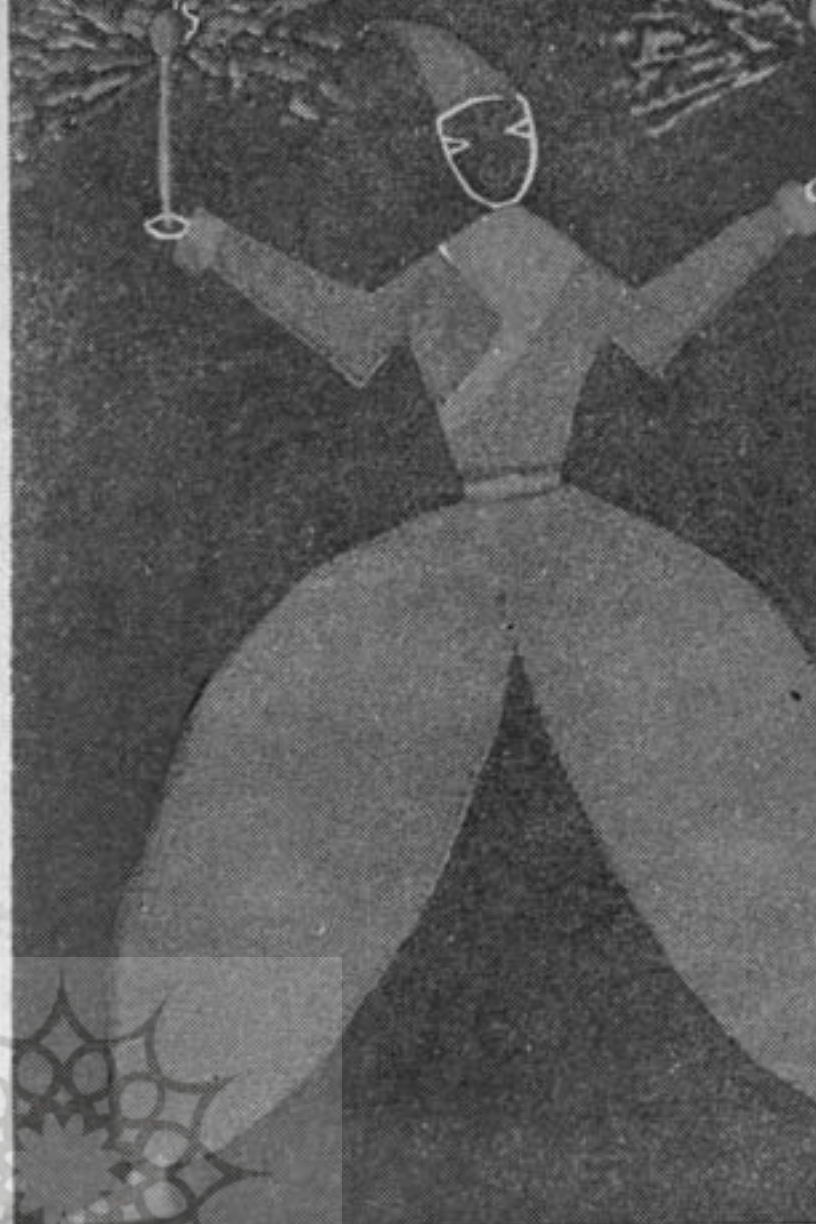
- ۹ -

نمایشهای بدوی فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

اکنون فصلی در پیش داریم که شاید کمی بچشم‌ها غریب است ، ولی
از مایه نمایش دور نیست .

در بخش‌های ابتدائی هر کتاب دقیق تاریخ نمایش مبحثی درباره رسوم
نمایشی باستان و تحلیل مفاهیم رمزی آنها وجود دارد . در مقدمه این
یادداشتها هم فصل مختصری در این باب آمده بود . تفاوت در این است که در
ایران این مراسم به دوره باستان ختم نمی‌شود ، بلکه در سراسر ایران
اسلامی و تا به امروز هم پایدار بوده است ، و بگمانم که بتمام معنی ارزش
یک مطالعه مختصر تطبیقی را داشته باشد .



آتش افروز. نقاشی از: ضیائیه آل ندادی
(از نشریات انجمن ملی حمایت کودکان)

بیشتر نمایش های بدوی را دسته هائی که برای هدفی و بنا برقراری براه می افتند تشکیل میدهد. این هدف معمولاً سه گونه است و دسته ها نیز سه گونه اند: دسته های شادمانی، دسته های عزاداری، دسته های نیایش. و ما از دسته های شادمانی شروع می کنیم که کار بیشتر آنها مربوط به جشنهای ایام نوروز است.

دسته های شادمانی

- در فصل مربوط به نمایش های پیش از اسلامی از بازی برنشتن کوسه در روز اول آذر ماه هر سال سخن گفتیم. بنظر نگارنده مبداء آن بازی همان دسته تمسخر کننده کراسوس است که سورنا در سال ۵۳ ق. م. براه انداخت. زیرا گمان میبرم که براه انداختن آنچنان دسته ای که مورد پسند عامه واقع شده بود سالهای بعد هم تکرار شد، و تحولی یافت تا دسته کوسه

شد. شك نیست که عوامل بوجود آورنده بازی در هر دو دسته یکی بود^۱. و باز می‌اندیشم که دسته کوسه همانست که متداول شد و در بازیهای هر جای رسوبی از خود گذاشت^۲ و بعدها - چندین قرن بعد - که مدتی دراز بر آن گذشته بود، و زمان اجرا تغییراتی کرده بود و علت اصلی بازی فراموش شده بود، گردانندگان این بازی که مبدئی برای آن می‌جستند، و علت برگزاری آنرا تغییر فصل و رسیدن نوروز دانستند و عملاً هم زمان اجرای بازی را با تغییر سال تطبیق دادند و این دسته پادشاه یا میر نوروزی شد که لااقل تا سی سال پیش هم ادامه داشت.

میر نوروزی یا پادشاه نوروزی آن کسی بود که در ایام نوروز برای مضحکه و خنده و شادی چند روزی بر تخت می‌نشسته است، و پادشاه حقیقی جای خود را باو میداده، و در این چند روز او احکام مستخره‌ای صادر می‌کرده که باید اجرا میشده است و مقصود از این بازی ظاهراً تنها تفریح و خنده بازی بوده است^۳. دسته‌ای هم که برای میر نوروزی حرکت داده میشد دسته‌ای

۱- مقایسه شود توضیحات پلوتارک در مورد دسته تمسخر کراسوس، با توضیحات کتب انجمن آرا، التفهیم، عجایب المخلوقات در مورد تمسخر کوسه.

۲- در ده اردمین از دههای ساوه، به اواخر زمستان هنگام آب شدن برفها، عده‌ای از مردم خود را بلباسهای عجیب و غریب و مضحک می‌آرایند و چارو بسر و چانه‌شان می‌بندند و با حرکات رقصی عجیب می‌رقصند و بازی در می‌آورند. این کار را «کساچی خارتماق - Kosachikhartmagh» می‌نامند که کلمه ایست ترکی به معنی «کوسه در آوردن» یا «ادای کوسه در آوردن».

- یادداشت فوق را دوست عزیزم آقای مایل بکتاش در اختیارم گذاشت.

۳- در باره میر نوروزی رجوع شود به مقاله گرانبهای مرحوم محمد قزوینی در مجله یادگار (سال اول - شماره ۳) - در مقاله بالا سه شاهد مکتوب راجع به میر نوروزی آمده. به اینقرار:

- از کتاب تاریخ جهانگشا: «بحکم نسبت قرابت «خمار» را باتفاق با اسم سلطنت موسوم کردند و پادشاه نوروزی از او بر ساخته و ایشان غافل از آنچ در جهان چه فتنه و آشوب است ...»

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بوده است برای تمسخر و بگونه‌ای نمایشی، با شبیه سازی لازم و قرارهای قبلی برای اعمال و اجرا. طیبی که در ۱۳۰۲ شمسی این ماجرا را در بجنورد دیده بود در نامه‌ای نوشت: «در دهم فروردین دیدم جماعت کثیری سواره و پیاده می‌گذرند که یکی از آنها بالباس فاخر براسب رشیدی نشسته چتری بر سرافراشته بود، جماعتی هم در جلو عقب او روان بودند، یکدسته هم پیاده بعنوان شاطر و فراش که بعضی چوبی در دست داشتند در رکاب او یعنی پیشاپیش و در جنبین و عقب او روان بودند. چند نفر هم چوبهای بلند در دست داشتند که بر سر هر چوبی سر حیوانی از قبیل گاویا گوسفند بود یعنی استخوان چمچمه حیوان، و این رمز آن بود که امیر از جنگی فاتحانه برگشته و سرهای دشمنان را با خود می‌آورد، دنبال این جماعت انبوه کثیری از مردم متفرقه بزرگ و خرد روان بودند و هیاهوی بسیار داشتند^۱ تحقیق کردم، گفتند که در نوروز یک نفر امیر میشود که تا سیزده عید امیر و حکمفرمای شهر است... بعد از تمام شدن سیزده دوره امارت او برمی‌آید و گویا در یک خانواده این شغل ارثی بود^۲.

ظاهراً این دسته نمایش بدوی شادمانه‌ای را برگزار میکرده است، ولی در عمق قضیه دیده میشود که این تمسخر نوعی انتقام ناآگاهانه بود، که عامه از طبقه‌ی بالا می‌گرفته است.

— «چند روز به نوروز نمانده در کوچه‌ها آتش افروز می‌گردد، و آن عبارتست از دو یا سه نفر که رخت رنگ به رنگ میپوشند، و به کلاه دراز و لباسشان زنگونه آویزان می‌کنند و به رویشان صورتک میزنند. یکی از

بقیه حاشیه صفحه قبل

— از کتاب تذکره دولتشاه سمرقندی: «و باز بدستور سابق در دست فرزندان متهور ذلیل شد و چند روزی چون پادشاهان نوروز (ط: نوروزی) در هنگام نوروز آن سال در دارالسلطنه هرات حکومتی شکسته بسته نمود...»

— از دیوان حافظ: «سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بیرون آی - که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی.»

۱ - مقایسه شود بادسته تمسخر کراسوس که سورنا برآه انداخته بود.

۲ - تلخیص از همان مقاله: «میر نوروزی» از مرحوم محمد قزوینی

آنها دو تخته را بهم میزند و اشعاری میخواند و دیگری میرقصد و بازی درمی آورد. در برخی از این دسته‌های کوچک شادمانی افراد بجای بکار بردن صورتك، چهره را سیاه می‌کنند و با لباس سرخ و پوستین بدوش و دایره زنگی بدست میزنند و یکی میخواند.

دسته دیگری شبیه بدسته کوچک افروز هستند بنام آتش باز که لباس سرخ دارند و هر يك از آنها میله‌ای دارد که سرش با پارچه نفت آلودی



رتال جامع علوم انسانی
حاجی فیروز. تقاشی از: پروین آقالطیفی

(از نشریات انجمن ملی حمایت کودکان)

پوشیده شده است و هر آتش باز جای بجای سرشعله‌ور میله‌را در دهان خود

۱ - نیرنگستان - صادق هدایت (چاپ دوم - امیر کبیر - ۱۳۳۴) ص ۱۴۹

اشعار متن حذف شد ولی درحاشیه یادداشت میشود:

سالی یکروز اومده

آتش افروز اومده

سالی یکروز فقیرم

آتش افروز صغیرم

هرچی نبوده اومده

روده و پوده اومده

۲ - میخواند: عمونوروز اومده - آتش افروز اومده - سالی یکروز اومده

فرومی کند و پس از آنکه آتش در دهان او خاموش شد شعله را بیرون می آورد، و گاه باین قراد می رقصند و گاه میخوانند^۱. از جمله سخنانی که در باره این دسته و نظایر آن^۲ گفته شده اینست که اینها از نمایشهای کوسه بر نشین و میر نوروزی منشعب شده است: «آتش افروز- هر يك از افراد هیاتی که از چند روز به نوروز تا سیزدهم فروردین برای تفریح و شادمانی مردم باشکال مختلف درمی آمدند و با ساز و آواز در کوچه ها می گشتند و از مردم چیزی می ستند؛ و آنرا «کوسه گلین» نیز می گفتند، و بی شبهه این رسم باقیمانده ر کوب کوسج و میر نوروزی است^۳». و این از حقیقت دور نیست.

در دسته آتش افروز دو بازیگر برجستگی بیشتری یافتند، یکی «غول بیابونی» که در ضمن رقص آتش می بلعید و از دهان بیرون میداد، و یکی «حاجی فیروز» که محبوبیت بیشتری داشت، او چهره سیاه داشت و گاه با با کلاه بوقی و لباس سرخ در معابر دایره و بشکن میزد و سخنان با مزه می گفت و میخواند^۴. و گاه مناسب خوانی های با مزه میکرد^۵. و شرحش بسیار است. بهر حال این دسته ها که امروزه از تعداد و فعالیتشان کاسته شده عده ای از بازیگران دوره گرد عامیانه اند، و حرکات نمایشی شاد کننده آنها در تماشاگرانی که در مسیر ایشان جمع میشوند بسیار است.

۱ - که : من غول آتش بازم میل به آتش دارم

۲ - بدیهی است که این بازی در جاها و شرایط مختلف تغییراتی مییافت، که

لزومی برای یادداشت این تفاوتها نمی بینم.

۳ - فرهنگ دهخدا

۴ - مثلا :

ارباب خودم سری بالا کن

ارباب خودم سلام و علیکم

ارباب خودم چرا نمی خندی

ارباب خودم بز بز قندی

من نمی شکنم ، بشکن

حاجی فیروزه بشکن

قر فراونه ، بشکن

اینجا تهرونه ، بشکن

سالی به روزه ...

حاجی فیروزه

۵ - مثلا هنگامی که به مفازه سلمانی برسد میخواند :

میره ریش بز نه سبیل رو میدزده...

میون کاسب ها سلمونی دزده

دسته های نیایش

- دسته های دیگر دسته‌هاییست که برای درآمدن آفتاب ، یا بارش باران براه می‌اندازند ، و در بیشتر مناطق زراعتی شهرستانها رایج است . در برخی از این دسته‌ها که بیشتر کودکان براهش می‌برند مثلاً کله خری را بر سر چوبی قرار می‌دهند^۱ ، یا چوب بلندی را لباس پوشانده و آنرا شبیه بدختری می‌سازند و نام آنرا « کولی قزک » می‌گذارند^۲ ، یا بهر صورت چیزی نظیر اینها می‌سازند و باران یا آفتاب را از او میخواهند . در این دسته‌ها معمولاً شکل ساخته شده را جلوی دسته حرکت می‌دهند، و بقیه دسته بصورت همسرایان آن آواز عامیانه نیایشی را میخوانند^۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱ - نیرنگستان - ص ۱۹۶

۲ - شعر در ایران - مرحوم بهار (چاپ کونبرک) - ص ۶۸

۳ - مانند: کولی قزک بارون کن بارون بی یایون کن

یا : خورشید خانم آفتاب کن به مشتم نخودی به آب کن

ما بیچه های کردیم از سرمایی بمردیم

- نقل از همان کتاب شعر در ایران.